

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۳۳



خواننده و بر طریقی
برای طلب جوی و
مهارت با نای و کوب
شود شفا مینماید
شادین سرودش
در این نیکو شود
بنا کردن و خرید
بگذازد و در ده
که بندان بکن
خود حرکت کند
فرسوزد و در
چین نماند
تلقا قرار داد
شود و
حاجات
و هر
از س
اهل
شد
بع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلاه والسلام علی محمد و آله الطیبین
و رسایل تامه حج بیت الله الحرام نظر بخیر است همچنان با عدان و بینی در کمال استیجاب و اتمام
دوازده شدن در بعضی اشرف علی شرفها افضل السلام بجانیه مقصد مرقوم تمام احقر عباد
ابوالقاسم بر حسن ساکن دارالامان قم میگردد و چون وقت بسیار مشک بود و مجال
در ناک بود انقضاء بر مسایل حج تمتع نمود چون عزیز خواسته شدن همین بود درین
ساله مرتب شده بود که مقدمه و چند باب و خاتمه پس بماند که حج تمتع واجبست
و مکاتیب حرمها نماند شایسته فسخ شرعی نماند و در باشد و کسب کفایت او با این قدر
دور نیاست فنی ایشان حج اذکار حج قرآن است و جایز نیست از برای کسی که فرض
اوتج تمتع است عدول کرده از حج اذکار و شران مکروه حال ضرورت مثل آنکه هرگاه برسد که
هرگاه عمره را تمام کند حج او مؤت میشود و در ایضاً نیت عمره و امیکه اند بر نیت حج و بعد
از اتمام اعمال حج عمره مفروضه بجا میآورد و او شرف و اظهار است که حد حروف مؤت شدت
حج است که گمان غالب داشته باشد که هرگاه عمره را تمام کند و خوف احتیاطی عرفیه را
در نمی آید پس ظاهر این است که هرگاه چنین داند که هرگاه افعال عمره را تا بعد از ظهر روز
عزیمه میتواند بجا آورد و باز پیش از غروب اکتاب بیوفات برسد عمره را باید تمام کند
و جایز نیست عدول از حج اذکار و از حج عمره و هائی که عدول میتوان کرد از حج تمتع حج اذکار
حج

حجین و تقاسات پس هرگاه زنی طایفه باشد یا صاحب تقاس باشد و شواذ طواف کرد وقت
سنگ شده واجبست که عدول کند از حج اذکار به حج تمتع است از عمره برسد و در بعد از تمام حج
مفروضه بجا میآورد و درین مسئله قول دیگر هم هست و لیکن اقوی همین است و اما هرگاه
عذر حجین و تقاس در انشای طواف بهم رسد پس هرگاه چهار شرط بجا آمده است حج تمتع
او صحیحست دست از طواف بردارد و سعی نماید و باقی اعمال عمره را بجا میآورد و بعد از آن
باید شدن تمام طواف اقصا میکند یا نماز طواف و هم چنین هرگاه بعد از طواف قبل از آن
نماز طایفه شود چنین میباشد و نماز را بعد از طواف است از جنس قضایا میکند و حج تمتع جاریست
از او کردن اعمال حج در مکروه و فایده این آن بود که فعلت احرام بستان
عمره تمتع طواف که بر حج تمتع نماز طواف کردن سعی را بین صفا و مروه
بجای عمره تقصیر یعنی ندی از مو یا ناخن گرفتن و این پنج فعل که تمام شد عمره تمام
میشود و محل میشود از آنرا استیفاء احرام حج تمتع بستان و توفع عرفات
سب در مشرف احرام ببردن و توفع مشرف تمام بعد فخر سنگ
رین بجز عقبه زدن و قربانی کردن سر تراشیدن یا چیزی از مو که کرد بزرگ طواف زیادت چهار
طواف نسا نماز طواف نساء سب در معنی نماندن سنگ ریزه در معنی نماز طواف زیادت چهار
مهر سینه زدن در پایم شریف و بعضی جزو ن از کوشش و یا بجزایم واجب دانسته اند
و این احوط است و تفصیل و بیانات اینها در جیب مایه میشود در احکام
احرام است بدانکه شاعر مقدس از برای احرام چند مواضع معین کرده اند که با سب
در اینجا احرام کوفت اما احرام نگاه اصل عراقی از راه بنجد هرگاه بعد از مشرفه برسد
لیزان وادی عقبی است که احرام نگاه راه نجاست در فضلیان مسلح است که گشتر شریف

خوانده و بر
برای طلب
بهار نایاب
شود شفا
شاد و خوش
روان و سر
بنا کردن
بگذارد
که بگذرد
خود
فرس
چند
لطف
شاد
خا
ان

قرینا الله و مراد از احرام این است که احرام میکنم بخودم آنچه را حق تعالی بر من حرام کرده است
تا وقت غسل شدن و آن نیست و سر را است اول شکار که در صیبا که در ماهی نباشد و نگاه
داشتن و نشان دادن آن بجهاد یا بشاه یا بکسی نوشتن یا نشان و هم چنین بپوشیدن
برقازان تا مردم و نوح کردن و کوشش تا خوردن هر چند بخل میدان کرده باشد و صد پسر
که محرم ذبح کند بر محل احرام است خوردن آن هر چند در عجزم کرده باشد جماع
کردن زن و بوسیدن و بدن خود را با فاساد کردن و نظر کردن و هرگاه اینها از خود
سختی باشد و هم چنین عقد کردن ایشان از برای خود یا برای دیگری و بگری و فطام
این است که عقد هم باشد است و هم چنین هرگاه وکیل کند و بگوید که عقد کند از برای
او حرام است و هم چنین حرام است شام شدن از برای عقد خواه عقد از برای محمل
باشد یا محرم و اما اقاریر شهادت بر عقد پس از ظهر روز و همچنین از است خصوصاً هرگاه
برتر از آن مناسبتی شود و یا از است خوردن کینه بجهت خدمت یا عزیزان طلب
مغنی از خود کردن بدست مالیدن یا با زنی کردن یا بپوشیدن که باشد استعمال
بوی خوش پوشیدن و خوردن و دیدن و رخت مالیدن و بخران و مراد از بوی
خوش پوشیدن ها بی است که همها میکنند آنها را از برای پوشیدن غالباً مثل مسک
و عنبر و کلاب و روغن بنفشه و روغن کلم و زعفران و عود و کافور و امثال
اینها هر چند که مورد را مثل این زلفها از این باب نیست نهایت در اختیار دارد
سند است ظاهر آن اوقات چنین بوده و اما کبابهای چربی خوشبو و در من
ترکی بوی مادون و از خود هم چنین مثل دارچینی و زنجبیل و مصطکی و امثال
آن و هم چنین موهو مثل سب و بر ترنج یا کی نیست و در دکان و توکس و امثال آن
خلعت

خلعت و اجتناب از اغوا احوط است بلکه عورت و بلحین فوت دارد و احوط اجتناب
از هر بوی خوشی است و استنشاق شده است از بوی خوش خلوق که بکران بوی
خوبی است که بجز آن در عطر است و میماند بکبر هرگاه که مدغم شود با آن
صنری ندارد و هم چنین استنشاق شده است از بوی خوش یا زعفران یا سایر
صفاه و حود که صورت نیست و مانع گرفتن از آن و دوری کردن از آن هرگاه کس
را چیزی از آن بشود و مانع خوردن از بوی بد که مانع ظاهر حرمت آن است
چنانچه ظاهر عیب گرفتن یعنی است از بوی خوش خصوصاً در وقت که مضطرب شود
بجوردن آن پوشیدن لباس در حین بجهت مردان مثل پشم و قبا و زهر
جامه و هم چنین آنچه شسته یا بشوید هر چند در حین شستن کپال و کلاه
غذ و امثال آن مثل زده و ظاهر است که پوشیدن یا بپوشیدن چیزی ندارد و هرگاه بنگد
از این بعد از بدیع آن دو وقت یکی که بجهت بنگد و غیر آن و سید حاصل شده ظاهر
انست که صورتها شده باشد و اگر از این شکار کند لوط خواهد بود این که گفته حکم
مردانست و اما زنان پس چنانچه از است ایشانرا پوشیدن جامه و حشره غیر قفازان
که اندک است کتی است که زنان بجهت بدست خود میدهند و حشره اند پوشیدن چیزی
که نسبت با آن پوشیدن از برای مردان مثل کبک و جوراب و امثال آن و اما آنچه تمام
روی پارا پوشیدن نوعی از پوشیدن است بلکه ظاهر از است بلکه ظاهر از است
و در پوشیدن نعلین است که نسبت و ظاهر این است که نعلین دو کلاهی
و نعلین که شمران در عرض باشد هر چند ندارد و هرگاه مضطرب شود پوشیدن
مثل کبکها بر است پوشیدن آن کفن یعنی قابل شده اند که واجب است شکر کردن

پشت یاد و طریق آن اخلافت و احوط است که اگر مثل کبک باشد ساق از برای چنان
کند که از کعب که بر آمده بی پشت با این زد و دانها را نیش شقی کند از جانب طول
در پشت با و لکن وجوب اصل شقی معلوم نیست در وع گفتن و دشنام دادن
و تخاصم نمودن قسم خوردن بدو و الله و بی و الله بیکر مطلق قسم علی الاظهر لکن
اظهار است که قصد خصومت معتبر است در آن پس هرگاه که کسی بر آنچه احترام و معذرت
قسم دهد که با اینستین یا با این من منتهین و او قسم خورد که کسب داخل نباشد
هر چند که قسم بخورد و صواب و احوط اجتناب از هر است کشتن جانوران
بدن مثل شمشیر و کبک و امثال آن در جامه یا بدن و انداختن شمشیر و در جوار
انداختن غیر شمشیر است و احوط ترک است بجز کینه انداختن از جانب راست
و چنان است که شمشیر را از جانب چپ تعقل کند هر چای بدن که خواهد مگر اینکه در چپ
بگذارد که در عرض ایشان باشد و اظهار است که چنانچه از است حله از استنداختن و مراد
از حله که با کتلهای بز که باشد که غالباً در ستره میباشد بدن خود و دست
دو غن بدن مالیدن و صومت و غن کردن لطف باشد یعنی بوی خوش که پیش
مدکور ستره ظاهر است بی نیست هر چند پیش از احرام باشد و روغن که میماند تا بعد
ما از احرام در عریان خلعت و اظهار حرام است و لکن خوردن آن جایز است
از آن مو خورد اجتناب از بدن ضرورت و ظاهر است که محرم از آن مو بخرم و غیره
هیچیک نخواهد کرد نماند کردن بدن ضرورت در حال اجتناب و در حال
اصطرا رجایز است و در حدیث صحیح است که از هر چنان قبضه از طعام اطعام کند
خون برون آوردن از بدن بدون ضرورت و با ضرورت حرام نیست

خوانده و بر
برای طلب
بهار نایاب
شود شفا
شاد و خوش
روان و سر
بنا کردن
بگذارد
که بگذرد
خود
فرس
چند
لطف
شاد
خا
ان

نگاه و این که بدن بدون ضرورت هر چند بقصد زینت نباشد سرمه
سپاه بچشم کشیدن بدون ضرورت هر چند بقصد زینت باشد و هم چنین هر سرمه
کردن بوی خوشی باشد آنگشتن بی دست کردن از برای زینت
خضاب کردن بجز بقصد زینت علی الاظهر پوشیدن زنان زینت و عا و
که عادت بان ندارند یا آنچه را عادت دارند پوشیدن بقصد زینت و اما هرگاه بوی
ضد زینت باشد ضرر ندارد و هرگاه از برای شوق خوردن نشان زد بگذرد و نسبت
که باید از مطلق مردان بچنان دارد در هر چند از عا و او باشند و حکایت است که حکمت در
ان این باشد که زینت هیچ شیوه است هر چند در عا و او کت است حرم و سلطه
پوشیدن بدن و حروف و ضرورت پوشیدن سر از برای مردان در حال
احتیاط و مراد از سر و احتیاط که سر می پوشد و با و احوط است که کوشاد اخل
در حکم سرانده و ظاهر است که چنانچه سر را بپوشد یعنی از آن میتوان پوشید
و باکی نیست در ستره مشکی اب هرگاه بپوشد و هم چنین عصابه که بجهت در ستره
و مراد پوشیدن عا و در ستره است و در ستره است یا بر روی اعضا دیگر است که
در جوار خود را در ستره است نسبت و چنانچه پوشیدن عا و در ستره است که عا و در
اینها نیز بیکر عا و در ستره است و بیکر بپوشیدن و در اب و اما اب بپوشیدن
دشمن است پس باکی نیست و سر بپوشیدن لکن اشق ضرورت دارد و هرگاه سهواً سر را
پوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد
مرد و اما زنان پس چنانچه از است ایشانرا پوشیدن جامه و حشره غیر قفازان
خود را بکشتن یا بد و اظهار آن است که پوشیدن بجز جامه مثل باد زن و کلاه و امثال آن

خوانند
برای
چهار
شود
رود
بنا
بکن
کند
خود
نزد
چون
و

و کما حقاً یقیناً به در آورده اند و چون بزیر آن حجره را بسوزانند

دان در حال داخل حجره را مسموم است پس زباب الموم را داخل میسوزد و علیاً به تالیستون فانی که در حجره
درین سینه پروده است و با زامین و دل و بی بی به مندر داخل میسوزد و او عیبه را در بی که در کتب
علمی مذکور است معلول در حجره است که با نایب روانه شود و بنام حجره لا سود و بسود
دستخارا بر زار و صحر و شایخ هم پتیا آورد و صلیات و صحر و ال و نهر سست و کوی بدی الهم تمسک
یعنی بیرون است و در و بد ترا حجره لا سود بنا لده و بسود و اگر مؤنه دست یا لدا اشاره کند و دعای
که وارد شده است بخواند و بعد از آنکه در حجره لا سود کرد و دعاهای را خواند نیت طواف کند
و خانه کعبه را بچایب حب بگوید با نیکو کمان نیت و طواف را بچایب آورد و بد آن طواف حبید شرط
دارد ظاهر بودن از حدت سیر کعبه با وضو یا نسیلی که نمان با نمان نکرده نباشد با سید
و وضو بسازد و نیت و حجاب و هرگاه هنوز نمانیم که چنانکه در نماز ظاهر بودن خاصه و بدن
انجاست و اظهار است که در نماز سستی که در نماز معصوم است در اینجا نیز معصوم است بخون
یعنی خود و لوط اینست که صبی و خشی را نیز حضرت کرده باشد ستر عورت حیا بچیز
در نماز است و اما کیفیت طواف سیرانی است که نیت کند که هوش میبهد و در خانه کعبه
مسکرم در عمره اسلام عمره متعمه واجب و سیرانی است که در اینجا ل و سیر و
ایستاده و نیت را بکند و با نیکو نیت بگردد و خانه را بطرف حب بگوید و ستر و کسند
و طواف و معینا ندر و معنی که کردید و خانه را بطرف حب گوشت نیت کند و معارف
ان و دانسته شود و مشهور میان شایخین است که با اینجای بدنه او که معینا زده اعضا
مشکل است که نیت یا با طرف معینی او بپوشد یا بجز او لا سود و بگردد و در خانه
تا آنکه به نماز بسود و اظهار است که طواف است که در نماز است که در نماز است که در نماز است
هرگاه ممکن شود و چون عیب بد و تعبیر است که طواف است که در نماز است که در نماز است

از دعام

از دعام که پیشتر آن حجره را بسوزانند این نیت که انقدر یک بار اول طوافش با مسند
صورت ندارد بلکه کما حقاً یقیناً به در آورده اند و چون بزیر آن حجره را بسوزانند
سقوط تمام میشود و مشهور و مشایخین گفته اند با بدیها بنام کعبه که ابتدا کرده بود و بسود
و کم نیکند و این نیز مشکل است که معلول یا غالباً و ظاهر این است که همین که صدق آید عرفاً
که سقوط را بچایب اول رسانند و تمام کرده کافی است و در اینجا نیز هرگاه در شوط اخرا طواف قلیلی
ان حجره را در آن با بی مقدمه یا نیت نیت که انقدر بگردد و با این معنی در اخرا طواف با سست
حقیقت و بلکه در هر حال خانه کعبه را بطرف حب با سست و با بدیها بدن او از کعبه
میرون با سست با بدی که در روی شاد روان کعبه که در اصل خانه را داخل بوده است
راه زود و معینا نیت است که مقدار شاد روان را در همه طرف خانه ملا حظت کند
و بعضی از اعتقاد کرده اند عقیدت در یک ذرع است و لوط اینست که دست بدیها را کعبه نرساند
و لوط است که هرگاه و معصوم بود مثلاً ل نماز عقیقه اشقات بچایب حب و راست
نکند و اگر در نماز طواف دار در کعبه یا نیت بکعبه علی او در نماز طواف حب است و با بدی
که حجره را متصل با داخل طواف کند و با بدی که طواف در نماز طواف کعبه و مقام ابراهیم با سست
یعنی خود آن سنگی که موضع قدم حضرت ابراهیم است نزد دیوار آن خانه که در دور است
سنگ ساحه اند علی الاطراف و معینان در همه طرف خانه مقدار مسافت مابین کعبه و مقام
باید اعتبار کرد و بعضی از اعتقاد کرده اند بر بیست و شش ذراع است و لوط است که حجره
استصل با داخل این مسافت و این نیز آنکه آن مقدار را صلور در نماز طواف حب است نسبت
حجره را متصل هم چنان دانسته باشیم و مستحب است که در حال طواف دعا بخواند بخیر بگوید و اگر
شده است و حاجت خود را بخواند و کما معینا نیت که در نماز طواف و چون بدی

خوان
برای
مجان
شود
شاد
رود
شاید
بگذ
کریه
خو
فر
ایست
باید
د

خاندان کعبه رسد دعای مانفرد را بخواند هر چند بد رکعت صلوات بفرستد و هم چنین سایر اعمال
و دعاهای مانفرد را در همین رسد بخواند و رکعت نماز در میان رکن چنانچه در سجده است
عمل آورد و همه آنرا زاد رکعت و حضور مارکی عرفی و رکعت نماز واجب و واجب دانسته اند
مالیدن رکن یا نیز چون در سوره هفتم عسجد رسد و آن پشت کعبه است تو با رکعت
نمازی را برود رخا نه با بست و دستهای خود را بکشاید بخانه رود و دست خود را برساند
بکعبه و دعای مانفرد را بخواند پس صحبت خود را مطلقه و قرار بکنا همان خود بکند احیای
و تقصیر و طلب از پیش کند که محل اجابت است و باید در وقتی که هنوز همه حجر را برسد
یاد است یا لای انکلا زاد رکعت را موضع طواف دانستان کند و بعد از کردن آن اعمال
برود و بهمانجا که ز یاد و کم نشود و میرانست که آدم به قوت و با این اعمال
در طواف نمازی سنتی بکند و در طواف واجب احتیاط خود را نگاه دارد که میاید عیبی
بکند و چون از طواف فارغ شد برود مقام حضرت ابراهیم علیه السلام و در رکعت نماز
طواف بکند و محل آن در پشت مقام است یعنی پشت آن سنگ که مذکور شد قبل از این
و در طرف راست و جب و نزد باک با تمام نماز است لکن باید سراوانان سنگ در حال
سجود پیش نه و در داخل طواف باشد بلکه سر او از جن و اجزای آن
پیش نه و بسوی داخل آن خانه که در آنجا ساکنند و در جای نین است
و در پشت آن بشرطی که در روز و در همه صیون نماز کرد و شایسته است
مان سنگ و نزد باک تر باشد بقرابت در حین هجوم و کثرت واضطرار
دور تر هم میتوان کرد هر گاه حرف فوت وقت باشد اینک میگذرند
در طواف واجب است و اما طواف سنت پس نماز انرا در هر جای مسجد که
خواهد

که خواهد میتوان کرد و در حال نماز کیفیت نماز پس همه چیز آن مثل نماز صحت و امان و اقامه نماز و طلب
چنین نیت کند که در رکعت نماز طواف بکنم و عمره اسلام عمده مقصود واجب و تائب الی الله و حج است
مکانت و غیره و احتیاط و سنت است که در رکعت اول بعد از نماز طواف شکر بخواند و در رکعت دوم
قبل از آنکه از رکعت و بعد از سلام حمد و ثنا بخواند و در رکعت اول و بعد از سلام حمد و ثنا بخواند
خجانه ای بگوید و در دعای مانفرد را بخواند پس باید بفرود بخورد و دست و بدن بران مالند و بسوی
و اگر بماند دست یا بعد از آنکه اشاره کند و بجز اول مرتبه خوانده است بخواند در سجده
صفا و مروه است چون خضه متوجه سعی شود سنت است که نیت طواف را سوگوارد و از این سو
و دستها را بدن باو مالند اشاره کند و از آنجا که نیت طواف را سوگوارد و از این سو
نماز یا شکر و زین کا و استغفار و شکر و سحر و سنت است که خود را با او بسایند و در رکعت
اندر یک مقابل حجر الاسود است بر سر دست و پشت و دست بر زنده همانند حجر الاسود است
و چنان کند که پیش کرد پس توجه کرده صفا شود و از میان دو سوئی نیک از قدریم با استغفار دل نماز کرده
بهمن رود و از آن در پس و آن کجا ذی حجر الاسود است بام تن دول بود تا با لای که صفا را نظر کنند
چند کعبه و در برکن برقی کند و حمد و ثنا بخواند و در رکعت اول و در رکعت دوم و در رکعت سوم
مانفرد را بخواند و با از متن بگردد واجب نیست همچنین با از متن بگردد و قبل از نیت کند که در رکعت اول
از برای سعی و حجت بنام این رسد یا شکر یا خود را بگوید و صفا بخواند و تا نیت کند و سنت است
که با طهارت باشد و هر گاه و هنوز ندارد و تنویر باشد بلکه سنت است طهارت از نجاست نیز و اما واجب است
سعی با این است که نیت کند با نیت که دست شوی سعی میان صفا و مروه مسکن در عمر اسلام عمر
متمم واجب و تائب الی الله و در حکم نیت باقی مانده تا نماز شود و استغفار کند از کوه صفا و حکم کعبه و در نیت
ان صفا برود و این شوی صفا بکشد و برکتش از مرده و صفا بکشد و در حین تمام شود و باید

خداوند
بنا
دعا
و
تسبیح
و
تذکیر
و
تذکره
و
تذکره
و
تذکره

که طریقی معهود و معارف نه دو واجبست که در وی مقصد بود پس اگر پیش بپشت بیجا است
بکند صحیح نیست مانده درین راه القات و نگاه کردن و بجز که او بپندد در وطن راست و حجب صبر بپزاید
و جایز است که سواره و در محل بیجا است بکند لکن افضل این است که سپارد مشهور و سنتست که در تزیین
سعی با نام دل و تن باشد چون بنام با اول رسد و چون از مناسک دوریم بگذرد با نام تن و در سنا
بروه رسد و هرگاه هر روز از مناسک دوریم بگذرد با نام تن و در سنا
بجا آورد و اگر سوار باشد و بختل محل بیجا روی شود تا کند و برون نام هر روز نیست و چون بروه
رسد سنت است که بکوه مو و با لار و دو و غا بکند و صفا خندان بخواند و در غای و بیکو که ما قرار است
مخصوصا بیجا بخواند و سعی کند بر که هر خود را بر که بر انما از دو و غای بیجا کند و هم چنین
دعا غای مافوقه را در حال سعی و هر بیجا بخواند و چون سعی صفا و روه تمام شد واجب است
که تقصیر کند باین نیت که تقصیر کنم از همه متصل شدن از عمرم قنوع عمره اسلام و لعین قربت الی الله
و تقصیر یعنی جدا کردن جبرلیست از سوی بر او پیش باشد با ناخن تمیزش با غیر آن و سنت است
که از اطراف سر بی سر سویی پیش و شاد بکند و بعضی از آن خنفا را بکند و بعضی از آن بی بیچ بکند و در جایز
هر تراشدن و چون تقصیر عملی اهل صلوات پیش و بار هر چه جام شده بود بپوش تراشدن و سنتست که
شعبه مجربان شود و رخت و حشر بپوشد تا اتمام حج بکند
در تمام حج قنوع است با تا که بعد از
تقصیر عمره و واجبست که تمام حج قنوع بکند و حقات این احرام اندرون مگر ستر نه است بپوشد
در سیدن مگر لعین بکند و بعضی نیست و افضل و واضح از مسجد الحرام است و افضل از مسجد الحرام مقام اولیم با بر
تا و در آن ملا بر روی یا شکر میزبان مقام اولیم با همیم و بجز سبیل و بنا بر روی و در آن حایزیم نفسا در بیرون
مسجد الحرام بکند و افضل آنست که روزی در سه هفتاد سجده بخواند از نماز ظهر تا غروب بکند
و سنت است غسل احرام باین نیت که غسل احرام حج اسلام حج قنوع میکنم قربت الی الله

از این احرام است و در هر روز بیجا کند و در روز سینه و در روز شکر و در روز...

و سنت است

و سنت است که هرگاه جامه احرامی داشته است بکند و باید بپوشد و نیت کند که در جامه
احرام میپوشم و در حج اسلام حج تمتع از همه آنکه واجب است فریضه الی الله و هرگاه جامه را
نگذارد باشد و بخواد بکند هم جایز است و با احرام میگیرد و چنانچه پیش مذکور شد هرگاه وقت
عاز ظهرین نباشد دو رکعت نماز نافله احرام بکند باین نیت که دو رکعت نافله احرام حج تمتع
حج اسلام میکنم سنت فریضه الی الله و بهتر آنست که او باین نیت حج بکند که حج میکنم حج اسلام
حج تمتع واجب فریضه الی الله و بعد از آن نماز نافله احرام بکند که احرام میگیرم حج اسلام
حج تمتع و تلبیة انما در مسجد کعبه از همه آنکه واجب است و واجب فریضه الی الله پس تلبیة میکند
و در اینجا بخیر است در مقدار کرده تلبیة با احرام و فاصلا در آن و احتیاط آنست که مقاب
بیت بگوید و بهتر آنست که آهسته بگوید و چون بر قضا رسد که از آنجا میگوید و
بر دم نرسد با تلبیة بگوید و چون منصرف شود بر اطلع صدای تلبیة بلند بکند و
کیفیت تلبیة ها هست که گذشت و ادعیه که در حال احرام و بعد احرام وارد شده است
احکام احرام از اول حیلت و تر و کول و لاجب آنست که در احرام حج گذشت دیگر از تلبیة
بسیجی که مکرر شده میکند تا به عرفات و چون عرفات رسد زرد و اقطع تلبیة
میکند و بعد از آن جایز نیست تلبیة مکرر برای کسی که اضطرار احرام بعد از ذوال
شهر یا مثل صورت نشیانی احرام حج که در اینجا احرام میگیرد و تلبیة انما را بگوید
میکوید و بدانکه سبب آنست که بعد از احرام و خروج از مکه متوجه منی شود با نام تن
و دل و با ذکر خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و دعا بکند تا فرود آید و در حین توجه منی
و در منی بخواند و شب و روز در منی بعبادت بسربرد و بهتر آنست که در منی خیف باشد و
تا حج بماند و بعضی حرام دانسته اند که قبل از طلوع حج بیرون رود و سبب آنست که از اولی

مشرنگذند تا اذان طلوع کند و بعضی حرام دانسته اند بعد از نماز صبح و تعقیبات تا طلوع
اذان و اذان غایت شود و در صحن دوامستند دعای ماثور بخواند
عزائم و مشر الحرام است و بدانکه واجب است که در عزائم توقف کند از ابتدای ظهر تا غروب
اذان بلکه تا زوال عصر مشرفه و اولان بخت کند که توقف میکند در عزائم تا غروب
اذان و صبح اسلام و صبح بمنع واجب قرینه الحاله و ظاهر اینست که واجب نیست که تمام این
زمان توقف کند یعنی از اول ظهر تا غروب و با اذان بلکه جزای است که غسل نماز ظهر و عصر را
در بیرون عزائم بکند و بعد از آن در احوط توقف شود بلکه ظاهر اینست که هرگاه ندی از آن
روز تا غروب نماز را بجا ندهم واجب را بجا آورده و لکن احوط اینست که پیش از آن مقدار غسل
و نماز ظهرین و وضو و عزائم نماز تمام آن وقت را در عزائم باشد و در بیرون هم پیش
نزد و بعد از هرگاه نماز پیش از غروب بیرون رود گناه کار است و با بد قرین بیکدیگر چند
صح او باطل میشود و اینکه گفتیم که احوط است و اما هرگاه ممکن شود او را احوط است
در روز جز اینست که در سبب عید توقف کند هر چند قلیل باشد و این وقتی است که بدانند که
بدانکه مشر الحرام را قبل از طلوع اذان در آنجا میکنند و هرگاه مظنه کند که مشر الحرام را غایت
میکند قبل از طلوع اذان پس در عزائم توقف نمیکند و سننا است که در وقت ظهر غسل
کند و اسباب بخورد و صبح کند و اموری که باعث تشویش خاطر است از خود دور کند و نماز
ظهر و عصر را بیاید از آن دو اقامه کند و در میان کوه و قوف کند و در سنن چ کوه
نسبت بکسی که از کوهی بود در بین هواری و با اصحاب خود میخورد و در حجر درین
خود نکند از آن بعد از نماز از برای دعای بسیار است و در وقت صبح میخورد و در حجر درین
دل و هرگاه ایستادن بر او مشاق باشد بختی که منافق حضور قلب شود بپوشید و از برای

بخواند

برادران دینی دعا کند و طریقتی از کار و ادعیه در کتب ادعیه مذکور است و در اینجا
مجال ذکر آنها نیست و چون اذان غروب کند و در مشر الحرام باشد و شب را
در مشر الحرام بروز آورد و ظاهر وجوب اینست که شب بروز میآورد
در مشر الحرام و صبح اسلام صبح بمنع واجب قرینه الحاله و اگر قصد قربت نماید آنجا
کند بد نیست و چون صبح شود بخت کند که ایتم در مشر الحرام تا طلوع اذان
صبح اسلام صبح بمنع واجب قرینه الحاله و ظاهر اینست که واجب است که
مابین طلوع صبح و طلوع اذان حاصل میشود و لکن ظاهر اینست که سفی است که قبل
از طلوع اذان روانه شود و لکن احوط اینست که بماند تا طلوع و اینکه مذکور شد
در وقت اخباری مشر است و در وقت احتیاطی این را از طلوع اذان است تا ظهر
روز عید و سننا است که در وقت روانه شدن از عزائم مشر با بد بارام بن و دل
باشد و ادعیه که وارد شده بخواند و چون بر نیل سرخ برسد که در دست راست است
هم دعای ماثور را بخواند و نماز شام و حقیق را تا خیر کند تا مشر الحرام اگر چه ثلث
شب بگذرد و صبح کند میان آنها که بیاید از آن دو اقامه و نافله را بعد از نماز عشا بکند
و نماز صبح را بکند و بعد از آن بخت و قوف واجب را بکند و سننا است که با وضو و غسل
در حال قوف و یا ایستادن دعای ماثوره را بخواند و سننا است که در حاجی پای خود را
بر مشر الحرام بگذارد و سننا است که از وادی مشر بگذرد تا اذان طلوع کند و ظاهر آنست
حرمت است و در وادی مشر هر گاه کند چنانکه در سوس میگرد و اگر گره و له را در مشر کرد
برگرد و بجا آورد آن شب داد مشر الحرام بجا آوردن بروز آورد و سننا است که در آن شب
هفتاد سکه ریزه از مشر الحرام برای رحمت خود برچیند و چون اذان غروب بر کوه مشر بشاید

اذان

کجاها ن بکده هفت نوسه و استغفار کند و دو اینتی شود و بدانکه هرگاه وقت احتیاری
 عرفان و مشرف هر دو را دیا بد احتیاری یکی از آنها را یا اصطاری هر دو را حج او صحیح
 و هرگاه اصطاری عرفانه باشد و از دیا بد حج او باطل است و هرگاه اصطاری مشرفا
 بنهائی در دیا بد ظاهر در حج غیر عمد محنت است چنانکه اشهر هم اینست
 در اعالی است مغبی است که در حین دخولی دعائیکه وارد شده است بخواند و اما وقت
 آن اینست که چون روزی در اطل می شود بشد و منزل گرفته اند ای ری عبیر کنده کنان
 هر جرات بکیزه بکیزه است یعنی آن همه را هفت سنک ریزه برید با بد سنکر ریزه بزرگ نیاید
 و از حبر کلوخ و زریخ و کیم نیاید و باید که از حرم باشد و کیم باشد یعنی با در کیم و اینند
 باشند در حج صحیح و نیت کنده مقادیر و انما حتم و بر حکم نیت نماید تا داغ شود که نیت
 نیت اینست که گوید این همه را هفت سنکر ریزه منم در حج اسلام حج تمتع واجب قرنی است
 و اظهر اینست که هر که هر یک سنکر ریزه بر آرد و بدیدارد یکی یکی تا هفت عدد تمام شود
 و با بد که هر هفت عدد بجزر بخورد فقط هر نیت که هرگاه ریزه بخورد یا بجای دیگر
 و از آنجا بجمد و بجزر بخورد هم کافینست و هرگاه یکی از آنها خطا کند و بجزر بخورد اعاده
 کند تا هفت سنکر ریزه تمام بجزر بخورد و همچنین هرگاه شک کنده بجزر خوردن و سست
 استیکر با وضو باشد و عای مانورد انجوا کند و اینک بقدره ذولج دست یا با نتره
 ذولج از بخورد و در با جسد و اینک سنکر ریزه را بدست چپ نگاه دارد و بدست راست
 بندد از و اینک در حین نماز نیت نیت قبله باشد و اینک پیاده باشد و سواره هم
 ستواند انداختن بکلی سواره بود ترا افضل است و اول اظهر است و اینک بر
 طریق خلف بندد از و در حین نماز هفت اشهر و اظهر اینست که سنک ریزه را بکند

و روش

بیشک آنکست بزودک و بنا سخن آنکست شهادت بپرواند و بنا سخن آنکست میانین هم حویست
 و مغبی است که سنکر ریزه ها تمام باشند و از ریزه بر چیده باشند نه اینکه از کوشه سنکی
 سنکر باشند و اینک سفید و سرخ و سیاه نباشند بلکه سر همه باشند و رنگارنگ و فقط
 فقط باشند و بقدر سنکست باشند و واجب دویم از اعمال حج قربانی کردن است
 یعنی ذبح کردن هدیه اگر شتر باشد یا این نیت که ذبح میکنم این هدیه را یا بخر میکنم در حج
 اسلام حج تمتع واجب قرنی است و هرگاه بخورد نمیکشد جایز است که اشتر که بنیاست و
 میکشد و نیت کند و گوید که میکشم این هدیه را در حج اسلام حج تمتع بنیاست فلان
 واجب قرنی است و واجب است که در روز نیت بکشد بعد از حج حرمه و پیش از نیت
 و در حین باشد و اینک یکی از برای یکی باشد و حج با واجب هر چند واجب نیت شروع
 در حج سنک باشد خواهد و حال ضرورت و خواهد در حال احتیاج و هرگاه ممکن شود حکم دیگر
 دارد از اسیکر حجی بزرگ شود چنانکه در مسجوب جایز است و واجبست که هر چه کله هدیه
 میکشد یا شتر باشد یا گاو یا گوسفند و افضل هر شتر است و لیکن هر گوسفند واجبست
 در شتر که بچسبان تمام باشد و پاهایش باشد و در گاو و بز اینک داخل است و حج تمتع
 شده باشد و اما مدینه پس احوط است که هفت ماه تمام شده باشد و داخل ماه
 هشتم شده باشد و واجبست که ناقص و معیوب نباشد و خشن نباشد و عضوهای آن از
 بریده باشند و بسیار لاغر نباشد و کور سبک چشم باد و چشم نباشد و لنگ اشکال آنک
 و از ارد و بسیار بر نباشد و شاخ شکسته نباشد اما هرگاه دوی شاخ شکسته باشد
 و شاخ سفید در باقی باشد حج ریت و هرگاه کوش و شکاف باشد و چیزی از آن بقضاء
 باشد حج ریت و ظاهر است هرگاه حصیر از چیده باشند یا کوفته باشند اما چوپا نماند

و اگر در آن حج تمتع باشد و در حج
 که در روز نیت هرگاه شتر باشد

کافیت و لکن مکره است و اما سواد ای که بسبب دماغ و گوش هم در سیه باشد بی ظاهر
 اینست که سوز ندارد و حد لاغری که تنوان کشاید است که در قلوب آن پدید نیاید و هرگاه
 با عقدا جاق بخیزد و بعد از کشتن کشتی آن معلوم شود مجربیت و سناست که بسیار جا
 باشد و انیکه او را در عقافت برده باشد که در روز غفر و انیکه در شتر و کما و ما هبنا شد و در
 و بزنیانند و انیکه جو صبا نر کنتر بشود و هرگاه نتواند دست بر روی دست تصاب بگذارد
 و قوت کند به سبیل اعانت و انیکه در وقت ذبح و سخره عای نوج را بخواند و بگوید اللهم
 منک و انت پس انکه ذبح میکند بگوید اللهم و الله و الله اکبر و بعد از ذبح صاحب هدیه
 بگوید اللهم تقبل کتبی و در کیفیت صرف رساندن گوشت خرافت و الخال بحال ترجیح تحقیق
 مناسبت است لکن احوط اینست که باین نوع عمل کند که گوشت را در قسمت کند بلیصه و از برای
 خود نگاهدارد و از آن بخورد اگر چه قلی باشد در وقت خوردن نیست که در بخورد از این گوشت
 قر با حج الاسلام حج تمتع قر به الی الله و هتوا انت که تمحصم خود را صدق کند و نلت دیکر
 بعنوان صدق بقضا و ساکن دهد باین نیت که صدق میکنم این گوشت هدی حج اسلام
 حج تمتع و قر به الی الله و نلت دیکر برای همین هدیه فرستد باین نیت که هدیه میفرستم
 این گوشت قر با براد حج الاسلام حج تمتع قر به الی الله و هتوا انت که ایشان از جمله دوستا
 و مصاحبان او باشند و قانع و معتبر باشند و در ولایت سنیف نماز است که قانع نگین است
 که هر چه از همتا و فریبی ها بفریاد و معتر کس است که آن او غنی تر باشد و از نوس و الهیکند
 و از برای او بیشتر میاید فرستاد و واجب است سر تراشیدن یا تقصیر کردن بجز برای نهویان
 کردن و اسنغ نیست که مردان عجبین نه میان سر تراشیدن و تقصیر و لکن افضل سر تراشیدن است
 خصوصاً از برای نوحای که بسیار ناکرده و حج واجب دانسته اند بر نوحای که سر تراشیده

برسبیل

برسبیل نعین و همچنین کسکه موی سر خود را بعضی با غسل و مثلان مالیده باشد از
 شمش و چول و لحوط اینست که اینها نزدیک سر تراشیدن نکند بلکه جو میان فوزه دارد و هر
 قول اول هم در نیست و افضل اینست که جمع شود میان سر تراشی و گرفتن مو با نخ
 اینها حکم مردانست اما زنان پس برایشان واجب است تقصیر یعنی چیزی از مو و ناخن خود
 و افضل گرفتن مو و ناخن است و واجب است جمع مابین نیت در وقت سر تراشیدن
 باین نحو که سر تراشیم از برای محل شدن از حرام حج اسلام حج تمتع واجب قر به الی الله
 و هتوا انت که در لال نیز نیت کند و سناست که در وقت روئینم باشد و انبیا عیاب
 دست پیش سر بکشد و بگوید اللهم آجینی بیکل شتره نورا بوم العیة و موی سر را در
 د فن کند و لحوط است که تمام سر را تراشد که موی از آن نماند و در تقصیر سبکی است
 و در آن نیز نیت کند باین نحو که تقصیر میکنم از حرام حج اسلام حج تمتع و
 قر به الی الله و احوط است که در صورت غل تقصیر از اطراف سر را تراش و نشا در موی بگذرد
 و ناخنها را بگیرد و هرگاه سر تراشیده باشد دیکر نیت و وجوب نکند در تقصیر بلکه قصد
 استیجاب کند یا بقصد قربت یا کفایت و چون سر تراشیده یا تقصیر کرد هر چیز بر او حلال بشود
 بغیر از بوی خوش و صبا جوئی و در احوط کشتن از نیت بیکر چیزی در تقصیر احوط
 حج بداند که هتوا انت که در همان روز نیت کند بیا بد از حرام و طواف و سعی و هرگاه نتواند روز
 دیگر بیا بد از حرام و طواف و طهر عدم حیوان تاخیر است از روز دوم و سناست که چون عا
 مکه شود غسل کند و ناخنها را بگیرد و همچنین نشا بر او متوجح صحت کلام شده با ذکر و تجید و
 الحی و صلوات بر محمد و الی او نهد و مفید و چون به رسیب اید دعا بگوید و او شده بخواند و داخل
 شود از برای طواف حج که از اطواف زیارت میگوید و اول برود بترجمه لا سود و بجز اینست

ببر

رکعت اول سوره قل يا ايها الكافرون بخواند در رکعت دوم قل هو الله
والله در هر رکعت بخواند تا نماند جز است چنانکه در سایر نمازها
که تراه را در نافله مغرب و در سایر نمازها شب بلند بخواند بعد
فارغ شدن از دو رکعت و اولی این دعا بخواند اللهم انک تری کل
شیء وانت بالمشیر الیک فان الیک الرجوع والاعتراف فان الیک
الملمات والمخفی وان لك الاخرع والاولی اللهم انما نعوذ بک
ان نیک ونحزن وان تأتي بنا عنة شیء اللهم انک ان
تصل علی محمد و آل محمد و اسألت الجنة برحمتک و اسعید بک
من النار یقید بک و اسألت من الحور العين بک و ان تجعل
اوسع رزقی عندک کبر سنی و احسن علی عبدی اقره الی علی و اطهر
طاعتک و ما یقریب منک و یحیط عندک و ینزل کلمتک علی
و احسن فی جمیع احوالی و اموری مغربی و لا تکلیفی الی احد من
خلقک و تطول علی بقضاء جمیع حاجتی للذنی و الاخرع و انما
بوالدی و ولدی و جمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ماسألتک
لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین پس شروع کند در دو رکعت
از نافله مغرب و در رکعت اول از این دو رکعت این چندتا سوره
حدید بخواند یعنی اقره الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات و الا
وهو العزیز الحکیم تا انما کلم علیکم بذات الصدور و در رکعت دوم
آخر سوره حشر بخواند که خوانند لهذا القرآن علی جبل اقره

در سجده اخر ازین دو رکعت سه نوبه بگوید اللهم ان اسألت
بوجهک الکریم و اسمک العظیم و ملکک القدیم ان تصلي
علی محمد و آل محمدان تغفر لى العظیم انی لا یغفر الذنب العظیم
الا العظیم پس دو سجده شکر بخواند و بگوید یا محمد یا محمد
در دو سجده شکر مذکور شد و اگر هر یک سجده شکر را بگوید
کافیست بعد از آن دو رکعت نماز غفیل بکند و کیفیت آن چنین است
مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب مغرب بر طرف شود
از برای نماز خفتن اذان و اقامه بگوید و در عین پیش از اقامه
بعد از اقامه بخواند و چون از نماز خفتن فارغ شود تعقیباً
آورد و این دعا بخواند اللهم جی محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد
محمد و لا تؤمننا مکرک و لا تنسنا ذکرتک و لا تکف عنا سیرتک
و زنا من فضیلت المبارک الکاتب الحسین الجلیل و لا تغیر ما بنا
من نعمتک و لا تؤیمننا من روطک و لا تهنا بعد کرامتک و لا
نضیک بعد اذ هدینا و هب لنا من کذتک رحمة انزلت
الوهاب پس هر یک از فاتحه و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس را سه نوبه بخواند پس سه نوبه بگوید سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و سه نوبه بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن این دعا بخواند اللهم افعل فی ابواب
رحمتک و اسرع علی من حلاله رزقک و متعنی بالغا فیه ما ابعثت

در رکعت اول از این دو رکعت این چندتا سوره

فی سمی و بصری و جمیع حاجتی اللهم ما بینا من نعمتک فیک لا اله الا
استغفرک و اتوب الیک یا ارحم الراحمین پس دو سجده شکر بخواند
و بعد از آن دو رکعت نماز و تیره را نشسته بکند و در هر رکعت ایستاده
چهارتا و هفت کبیرا فتاحیه را با اذعیه ثلثه بخواند و بعد از آن
در دو رکعت اول سوره تبارک با او قه بخواند در رکعت دوم بعد
فاتحه سوره توحید و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواند **فصل**
در بیان ادب نماز شب چون بدن مؤمن شب از خواب بیدار شود
اول چیزی که باید بکند آنست که سجده بکند پس در سجده یا بعد از سر
برداشتن از سجده بگوید الحمد لله الذی هدانا لهذا بعدنا امانی
الیک الشکر الحمد لله الذی هدانا لهذا بعدنا امانی و بعد از آن
خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اللهم انی اتوجه
الیک بنیت بنی الرحمن و الیه و اقدیم بین یدی حوائجی و اجعلنی
بینهم و یسأل الله فی الاخرع و من المصربین اللهم ارحمی و لا
تعدنی بهم و لا تضلیهم و لا تزلزلهم و لا یزلیهم و لا یزلیهم
حوائجی للذنی و الاخرع انک علی کل شیء قدیر و بکل شیء عليم
پس فتاح کند رکعت اول نماز شب بکبیرات سبعه تا
با اذعیه ثلثه ان و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد و سوره
قل هو الله سه نوبه بخواند و در رکعت دوم قل ایها الکافرون و
شش رکعت دیگر از نماز شب سوره های دراز مثل سوره عروصه

کف و سوره انبیا و سوره یس و اگر وقت تنگ شود از خواندن
سوره های دراز کافیت خواندن الحمد و قل هو الله در هر رکعت
و اگر وقت تنگ و وقت در هر رکعت چار تا است که گفتا کند سجده
همچون سایر نمازها و بعد از آن گفتا کرده اند علما ما قدس الله
ارواحهم بر آنکه قنوت همچنانکه سنت است در نمازهای واجب
سنت است در هر رکعت دوم از نماز شب مکرور در رکعت دوم
شفع که در آن قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت سیم است که
انرا و ترکونید چنانکه حضرت سب مذکور خواهد شد و کافیت در
قنوت اینک بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و اعف عنا
فی الدنیاء و الاخرع انک علی کل شیء قدیر و سنت است بلند
خواندن قنوت اگر چه در نمازها بود باشد و همچنین سنت است
تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است و از
توضیحات مختصره که سزاوار است که در نمازهای واجب و مستحب
شود این دعای کبیرا که دعوت الیه کبیرا و قد عصیتک و کیف لا اذ
و قد عرفت حبیبک فی قلبی و ان کنت خاصیا مددت الیک یداً
بالذنوب مملوءة و عیناً بالرجاء عمده مملوءة ای انت عظیم العظما
و انا اسیر الاسراء و انا الایسر بیدنی المرفوعین بحرمی الی ان
ظالمسبئی بیدنی علی طایبک بکرمک و کین ظالمسبئی بحرمی لایسبک
بعفوک و لان امرت فی النار لاخرین اهلها انی کنت اولی

لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله اللهم اني الطاعة
تسرك والمعصية لا تسرك فقبلي ما يسرك ولا تغفر لي ما لا يغفر
يا ارحم الراحمين وشت است ميانه هر دو ركعت از اين هفت
نماز شب اين دعا بخواند اللهم اني اسالك ولدي يسئل شيئا انت
موضع سئله المسائلين وسئلي خير الراغبين ادعوك وادع
يديك وادع رب اليك وادع ربك الي مثلك انت تجيب
دعوى المضطر بن وادع الراحمين واسالك بافضل المسائل
واجمعها واعطيها يا الله يا رحمن يا رحيم واسئلك الحسنى
واسئلك العلييا وبغيت الي لا تحصى ويا كرم اسمائك واجمعها
اليك واقربها منك وسئله واسئله عندك منزلة واجزمها
لديك توابا واسئله في الامور الحياتية ويا منك المكنون الاكبر
الاجل الاكبر الذي تجبه وهو به ورضي به عن دعاك وادع
اسم هونه التوبة والاعجاب والزبور والفرقان العظيم ويكفي
اسم دعاك به حمدك وشكرك وملائكتك ورسلك واهل طاعتك
من خلقك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تجعل فرج ليك و
تجعل خزي اعناني بعد ان حاجه خود را خواهد تسبيح نامه
ذرها عليها اللهم يا ارحم الراحمين وادعها ان در سجده شكر كنند و بخوانند
در سجده انان در سجده اين دعا را كه منسوبست حضرت امام زين
العابد بن عليهم الهى وعزتك وجلالت وعظمتك لوانى منذ

بدر

بدعت نظري من اول الدهر عبيدك دوام خلود و بوبت
بكل شعري في كل طرفه عين سمعلا لا يدع جمل الخلايق وتكريم
اجمعين لكت مفصلة بلوغ آماله شكر اخي نعمه من نعمك
ولو ان كربت معادون حد يدلك نيا بانباي وخرت انفسها
باشفار عيني وكتب من خشيتك مثل بخور السموات والارض
وما وجد بها لكان ذلك قليلا في كثير ما يجب من حقك
ولو انك الهى جدبني بعد ذلك بقباب الخلايق اجمعين
وعظمت النار خلقي وحسبي وملائك طيقات جهنم مني حتى لا
يكون في النار معدب عيرى ولا يكون لجهنم حطب سواي لكان
ذلك بعد لك على قليلا في كثير ما استوجبته من عقوبتك
پس ده توبه بكويد يا الله يا الله بسا اين دعا بخواند صل على محمد
وال محمد وادعني وادعني على دينك ودين بيتك ولا ترغ
قلبي بعدا زهد بيني وهب لي من لدنك رحمة اذ انت
الوهاب وبعدا ن فارغ شدن از هفت ركعت نماز شب وانا
را دعيت ان شروع كند در دو ركعت شفع ومفره وتر افضل
اوقات ان ما بين فجر اول ودرم است ودر هر يك از دو ركعت
شفع بعد از حمد سوره توحيد بخواند و اگر خواهد در ركعت اول قل
اعوذ برب الفلق ودر ركعت دوم قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد
از سلام دادن اين دعا بخواند الهى ترغيب لك في هذا الليل المتخو

وانت الله المخرج عن المكروبين وانت الله المخرج عن المعزبين
وانت الله محب دعوى المضطر بن وانت الله العالما
وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت
الله بك تزيل كل حاجه يا الله ليس يرد غضبك الا حملك ولا يحي
ملك الا رحمتك وهب لي من لدنك يا الهى رحمة تغنيني بها عن
رحمت من سواك بالقدرة التي بها احيت جميع ما في البلاد و
تسرميت اليباد ولا تهلكني عما تحب تغفر لي وترحمني وترحمي
الاستجابة في دعائي وارزني العافية الى سئلي اجمع وان يفرق
ولا تشمت بي عدوي ولا تكيه من رقيب الهى ان رضى بن دا
الذي يصغني وان وصغني من ذا الذي يرغني وان اهلكني
من ذا الذي يحول بينك وبينى او يترغني منك في سئلي من الله
وقد علمت ان ليس في حكمت ظلم ولا في تقديرك حيلة وانا اجعل
من مخاف العوت وانا محتاج الى الضعيف وقد تظالت عن
ذلك نيا الهى فلا تجعل للملأه عر ضا و في نعمتك نسا ومعلم
ونفسني واقبله حشر ولا تتبعني ببلاد ارضي بلاد وقد ترى
ضعفني وقلة حيلتي استعبد بك الليلة فاعذبني واسخبر بك
بين النار فأجرني واسالك الجنة فلا تجرمني بس جواند رفته
هدى كخواهد و هفتاد مرتبا استغفار كند باي نظر استغفر
الله رب واتوب اليه بعد ان دعا كند از براي چهل مؤمن

وقصدك فير الناصدون واسئل فضلك ومعدونك الطالبي
ولك في هذا الليل نعمات وجزاير وعطايا ومواهب من جملة
من تشاء ومنه ما من لا تسبى لها العياير منك وها اذا هبتك
الغفيرة اليك المؤمل فضلك ومعدونك فان كنت يا مولاي تفضلت
علي احد من خلقك وعدت عليه بيا نية من عطفك فصلي
واليا لطيفين الطاهرين المختارين الفا حيلين وجد على طول
ومعدونك يا رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد
الطاهرين الذين اذ هب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا
ان الله حميد مجيد اللهم اني ادعوك كما امرت فان تجيب لي حاجتي
انك لا تخلف الميعاد بس شقار تاييد بكفارة من سرب و شرف
كند بكيكرات سجد افتخا حبه وادعية ثلثة ان وخواهد بعد از سجده
توحيد سادس توبه ومعدونين باس بر دار و دستها را برابر روی
فوزت كند دعاي كه بكرميد يا بكره ايند باين دعا لا اله الا الله
الحليم الكرم لا اله الا الله اعلم اعظم سبحان الله ربنا سبحان
السمع ورتب الارضين والسمع وما بينهما وما بينهن ودر القرب
الغفيرة اللهم انت نور السموات والارض وانت الله نور السموات
والارض وانت الله جملة السموات والارض وانت الله
جملة السموات والارض وانت الله نور السموات والارض
وانت الله صريح المستصحيين وانت الله غياث المستغيثين

دايت

يا بيشتر از برادران مؤمن با بيطرتي كذا اللهم اغفر لي فلان وفلان
 واسم ايشان را ذكر كند تا آخر را كوسد نوبتها استغفار كند افضل آ
 و ثواب ان بيشتر است پس هفت نوبه بگويد استغفر الله الذي
لا اله الا هو الحي القيوم جميع نغمي ما يرا في عيني نفسي يا توب اليه
 پس بگويد رب اسأ و ظلمت نفسي و بئس ما صنعت و هذه
يأني يا رب جزاء بما كسبت و هذه و هذه و هذه يا توب
 ها انا ذا بين يديك خذ لنفسك من نفسه الرضا حتى ترضى
 لك العتي لا اعود بئس سبب نوبه بگويد العفو العفو پس
 رب اغفر لي وارحمي و تبطل انك انت التواب الرحيم بدانكه
 قنوت در نماز در ركعت سيم است پس دو ركعت دوم شفع قنوت
 بخواند و اگر وقت تنگ باشد از طول قنوت اختصار كند با بجز
 و سعت ان داشته باشد و بعد از سلام تسبيح فاطمه زهرا عليه السلام
 بجا آورد و بعد از ان سجده كند و اينده بخواند اللهم صل على محمد
 و آله وارحم ذلي بين يديك و نصرت محمد البيت و حشمت
 القابوس يا شفي بيك يا كريم يا كاس قبل كل شئ لا تقضني فانك
 عالم و لا تغيبني فانك علي فا و در اللهم ابي اعود بك من
 الموت و من سوء المرجع في البور و من الندامة يوم القيمة و
 اسألك عيشة هنيئة و مسنة سوية و منقلا كرم با غم مخزن
 و لا فاشح اللهم مغفرتك اوسع من ذنوب و رحمتك ارحم

و جزمه

غفر

استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
 رب اسأ و ظلمت نفسي و بئس ما صنعت و هذه
 يا توب يا شفي بيك يا كاس قبل كل شئ لا تقضني فانك
 عالم و لا تغيبني فانك علي فا و در اللهم ابي اعود بك من
 الموت و من سوء المرجع في البور و من الندامة يوم القيمة و
 اسألك عيشة هنيئة و مسنة سوية و منقلا كرم با غم مخزن
 و لا فاشح اللهم مغفرتك اوسع من ذنوب و رحمتك ارحم

فندا کما یجوز بالفتح الحی من نون علی الخ

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین الذی جعلنا من طبعنا لاختتام
القرآن وفاروا بالایمانه ووقفنا فی الصبح والمساء
بالقد بر فی محکماتنا ویشاهنا فی الصلوة والسلام
علی سیدنا ونبیننا محمد کاشف معضلاتنا وعلی ال
طیب الظاهرین الذین هم بنو المعانی کلینا **انا**
مقد یعول اقل خلق الله فی طاعته وانحاله بنیل مغفرت
ابن حاج محمد طاهر محمد زمان تبریزی که نظر
نخواهش واطاعت بفرمایش یکی از صاحبان صادقی
الولایه و محمد ومان لازم الاطاعه چند کلمه در علم
نجد کلام ربانی که دانستن آن بر کافه اهل ایمان
لازم که عبارت واضح بقلم در آورده که مبتدی

دانیس

والبصره و مشهور اند که فاصل شود و باعث دعای
خبر و موجب رستگاری برین بیضاغف کرد
بالله الوفوق و علیه اعتمد **فصل** بدانکه علم او کما
در نماز است که الصلوة عمود الدین و فیها یکتب
ما سواها وان ردت ردت ما سواها و نماز درست
نیست مگر محمد چنانچه وارد شد است که لا
صلوة الا بقراءة کتاب و قرانت فاحذر درستی
مگر بر تبتل چنانچه نص فراموش که در کتاب
بر تبتلا و معین بر تبتل موافق و امان معتبره که از
امام المشرق و المغارب امیر مؤمنان علی علیه
السلام من الملك المتان رسید اینست که التبتل
حفظ الوقوف و بیان الحروف و فی بعض النسخ تجد
الحروف و معرفة الوقوف و معنی نحو بد ادائی
حق حرف است از مخارج با صفات آن و جمیع ادائی
حق حرف ایشانزده چیز معین کرده اند **اول** الحروف

حروف از مخارج **دویم** صفات ممیزه حروف را با حروف
ذاتن **سهم** حروف کامل را ذکر در چهارم مراعات
اغراب کردن **سهم** مراعات تشدید کردن **سهم**
مراعات و نظام صغیر کردن **هفتم** مراعات وقف کردن
هشتم مراعات وصل کردن **نهم** مراعات نظم کردن
دهم مراعات متصل کردن **یازدهم** مراعات
منقول کردن که از قرائت سنیغه **باسند** **دوازدهم**
مراعات موالاتن کردن **سیزدهم** مراعات ترتیب
چهاردهم مراعات نفس خود شنو اندن **پانزدهم**
عربی خواندن **شانزدهم** در نماز واجبی از حفظ خواندن
پس فارسی را چنانچه از شناختن مخارج و صفات
حروف چنانچه ذکر میشود بعون الله تعالی پس
بعضی اشخاص را ندانند بیوقوف است و بعضی را
بیش و هشت در هر دو صورت از چهارم
بروز نیست **اول** ثنایا وان چهار دندان پیش است

دواز

دوازدهم و از بالا **دویم** رابعیات وان پیش
چهار است از هر جانب دو از بالا یکی و از بر یکی
که لحاظ کرده اند ثنایا **الاسم** ثنایا که بقره
دندان پیش گویند وان نیز چهار است از هر جنب
دو یکی از بر و یکی از بالا محیط بر رابعیات **چهارم**
اضراس و انها بیست عدد اند یا شانزده بهر حال
در صورت سابقه از سه نوع هر روز بیست **اول**
صوا حک وان نیز چهار است محیط بر انساب
دویم طواحن وان دوازده است از هر جانب
شش سه از بر و سه از بالا **الاسم** نواجذ است
اگر باشند نیز چهار است از هر جانب دو یکی
از بر و یکی از بالا و در عدد مخارج اختلاف
بسیار است و قول اموی قول خلیل از احمد
وان هفتاد است **اول** مخرج همره و هاست از
از حلق **دویم** مخرج عین و حاست از وسط حلق

انها زبان ميبيل به بلند مي نمايد چنانچه حرف
 پنجم ادا ميشود يا في حرف مستفله بدان جهت
 كويد كه در تلفظ بانها زبان ميبيل بر پشتي ميبنا
 چنانچه حرف بنازكي ادا ميشود **سبتم** همس و همجواست
 و حروف ميموسه ده است **ف ح ث ه ش خ**
ص **س** **ت** اينها همموسه بدان جهت كويد كه
 در تكلم بانها آواز فرو گناشته ميشود چنانچه **س**
 جوهر صوت معلوم نميشود و در جهه صوت بلند
 ميشود **چهارم** رخوه و شتن است و اين رخوه و شتن
 و بزرگ شدن و رخوه و حروف شتن هشت است
ا ج د ت ك ق ط ب و اينها همموسه بدان جهت كويد
 كه جهت يعني كه در ذات ايشان است در مخرج بستن
 شدن جريان اينها بايد و حروف بزرگ شدن و رخوه
 پنج است **ل ر ز ح** و اين حروف اين شده و رخوه با
 جهت كويد كه اول فدي جريان اينها **ب** بعد منعقد

توسعه است

آنگاه قطب
ميرود جريان

درد

کرد و باقی حرف و فرار خون كويد بجهت سستی كه در
 ذات انهاست در مخرج منعقد شدن جريان ميبنا
 از اين جهت اينها فرار خون كويد **پنجم** **م** **ن** **ز** **ح** **ه** **ش** **خ**
 معنی منع و سنگيني است و مزلقه بمعنی ظرف و
 سنگيني است و حروف مزلقه شش است **ف د م**
ن ل ب و اينها همموسه ان مزلقه كويد كه در تلفظ
 بانها از مخرج سنگيني ادا ميشود و باقی حروف را
 بجهت ان مضمته كويد كه در تلفظ بان در مخرج
 منع و سنگيني به سر رسد و وجه ديگر آنكه صيغه
 رباعي و خماسي كه همه ان حروف مضمته باشد
 يافت شدن مكر در چهار كلمه **عجيد** كه علم است
 از برای زردا كنج و عطوس و دهد كه هر يك
 علمند از برای مردی و اين چهار لغت باست مضمته
عجيد باينه اند كه معربند **انا** صفات عارضی
 چهارده است كه هر يك اينها عارض بعضی حروف

مضمته

فريز لب

ميشوند و اين صفات را عارض بجهت ان كويد كه
 ضد ندارند و در وقت سلك بودن حروف اينها
 را بيشتر مراعات بايد كرد چنانكه ميبين
 خواهد شد **اول** قفله كه معنی جنبش است **دوم**
 ضغطه كه معنی فشار است مختص اند با اين پنج حرف
ق ط ب ج د زيرا كه هنگام سكون بجهت شدن و همجوي
 كه در ذات دارند بستگي تمام در مخرج هم رسد
 و بازي سبب ماهيت ان معلوم نميشود پس نتيجتاً
 ميشود بقفله و ضغطه تا ماهيت ان معلوم
 شود و همزه را بجهت اينكه كاهي سهيل و كله
 ابدال ميشود از اين صفت اخراج کرده اند ليكن در
 حالت سكون همزه **سبتم** بين معنی تر نسبت عارض
 همزه شود كه اگر ان صفت را نداشته باشد سهيل
 مبر و **چهارم** خفاست كه عارض حروف مد و هما
 ميشود بسبب سستی كه در ذات انها هست و نايد كه

اين صفت را سلب کرده از حروف مذ با در ذات لفظ
 مد و از هاء بهشاست و هشا شه معنی سبك
 شدن و نرم شدن است **پنجم** **ن** **ز** **ح** **ه** **ش** **خ**
 و از ان جهت ان مكرن كويد نظر بلفظي كه در ذات
 او هست كويد و بار گفته ميشود پس ان دو بار
 گفته شدن از ان سلب بايد كرد خصوصاً در
 شده باشد زایل بايد كرد كه اساس نشيد با هم
 نخورد و بگوشت مستمع سه چهار راء نرسد **ششم**
 نحه معنی گرفتگی ازا است مختص است **ط** **ا** **ح** **ظ**
 كه اگر ان صفت را نداشته باشد امثالاً از هاء
 هوز نميبايد **هفتم** نغه كه معنی ديش است مختص
 بناء مثلث **هشتم** نغه معنی اما است مختص است
 بناء بسبب آنكه در تلفظ بناء اما سر در لب زير
 هم رسد **هفتم** خرخره كه مختص طاء است و خاء را
 مختصون بجهت ان كويد كه در تلفظ ان خراش

انصاف

کلو همسر صد هم صغیر که معنی ثوب زدن است
 مختص براء مجمه و سبز و صاد مهملتین است
یا زد هم یعنی برآوردن است مختص است
 لبثین و بعضی بهم و فاء و زاء که مجتمع در کلمه **سرف**
 است نیز بان زیاد کرده اند اما اعتباری
 ندارد **دوازدهم** استطاله که معنی درازی و سرف
 است مختص بضا و است **سرف** غنه که عارض
 نون ساکن و تونیز و میم ساکن و نون مشد
 میشود **جهاز هم** اعتلال است که معنی تعیب و
 تبدل است مختص بحروف همزه و مد است
 که در آنها همسر صد **فصل** چونکه دانسته صفی
 ذاتی و عارضی حروف را پس باید دانست که بعضی
 از حروف را فرعی هست که قرائت بانها در است
 مانند همزه بین بزرگ تهلیل که میان همزه و الف
 و همزه و واو و همزه و یاء است مثال **آنت و**

ذاتی

اولی واء و اینها فرعی همزه محققه است الف
 ماله مثل بحرینها و منجیه مثل قال که فرغ است از
 الف منتصبه و مرفقه و صاد مشتمه براء که فرغ
 از زاء و صاد داخلین و لام منجیه که فرغ است
 از لام مرفقه در لفظ جلاله غیر ما قبل مکسور
 و زاء مرفقه که فرغ است از زاء منجیه در حالیکه
 ما قبل مکسور نباشد و بعضی از صفات که فایده
 اینکه دانستن مخارج و صفات همزه و مد و الح
 کاف است و تحصیل محسنات لازم نیست غافلند
 از این معنی که در اکثر کلمات و اغراب ایشان **هم**
 هم همسر صد چنانچه از اصحاب معاصر و اهل علو
 استماع میشود که در لفظ **اناک** کسره همزه را و در
 لام اول **لیله** الفدر فحه را بنوعی دانستند که نه
 فحه و نه کسره باشد و یاء مشدده را بنوعی که
 گویا کاف فارسی است و زاء مفتوحه را و مضموه

در ذرات سخن

را بنوعی خوانند که از او واو و یاء مغالطه نکر است
 و ضالین را بنوعی که بعد از مد همزه زائد است
 میشود و موقوف علیک که مرسوم بیاست **هم**
 وقف کنند که هاء سکت همسر صد مثل ضوی
 و مرعی که فتوه و مرعنه میشود و یا آنکه همزه
 را از اخرجاء و شاء و امثال اینها می اندازند و در
 بعضی کلمات تکیه کنند و عرض از تکیه که
 حرکت است از خود چه حرکت از خود گذرد
 اشباع خواهد بود و اشباع مستلزم زیادتی
 مبطل نماز است و هم چنین در مخارج و صفات
 حروف هر که خالی همسر صد است که نیست که سخن
 خواهد شد مانند **نک** ذال را از مخارج را و ثارا
 از مخارج سین و ضاد را از مخارج ز او بر عکس از کرد
 و تکریر در زاء و تخم در حروف مستفله و زنی
 در حروف مستعلیه نمودن و حروف مستفله

کمزور

که بخا و حروف مستعلیه و زاء باشد نظریات که
 هر قوی ضعیف را تابع خود میکند پس حروف
 مستفله را تابع حروف مستعلیه ساختن
 مثل منجیه و نظن و بطشه و عظما و بغیا
 و حق و مرهم و عرق طبق پس فایز الابدانک
 متوجه شدن که اگر فاری این مذکور است را
 متوجه نشود البته سخن خواهد بود بنا بر حدیث
بِوَيْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْقُرْآنِ
لِحَنًا مَكَامًا قَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ در بیان مستفله
 و بسمله بدانکه بعضی از علما نظریات هر ابه فادرا
الْقُرْآنِ فَاسْتَعَدَّ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 امر فائل بوجوب استعاذه شدن اما اگر **فعلها**
 و همه قراء سنت میدانند و محققین **فعلها**
 که استعاذه چنانچه **فعلها** چنانکه ضا و
 چرك جامه را پاک میکند استعاذه نیز **فعلها**

کویا

پاک میکند از الای شیطان لغو لایق بتکلم کلام
 الهی میباشد و هر چند صبیغه استعاده بسیار
 وارد شدن است لیکن اعوذ بالله من الشیطان
 الرجیم از همه مشهور تر است و قولست و در قرآن
 تابع قرآنست در جهر و اخفات و در نماز و غیره
 و اخفایه سنت است که اهل سنه بخوانند و بعضی
 بان قائلند که در خد مت استاده بجهت تعلیم و تعلم
 بلند بخوانند و در قرائت قرآن و نماز اهل سنه بخوانند
 این قولست و در جزء از سور بودن بسم الله در
 میان علم اخلافت از مخالفین ما لکی و بعضی آن
 علماء کجفی بسم الله را جزء قرائت میدانند و اما اکثر
 از علماء عامه از قرآن میدانند قول ایشان اینست
 که در اول قرآن ضرور است و در ابتدای بواقی
 سوره از باب ابواب حصول استقامت اعتقاد علماء
 امامیه است که در ابتدای هر سوره سوازی سون

باب

نوبه

نوبه جزء ان سون است و بدان وجه هرگاه در نماز
 بعد از حمد تعین سون نکرده بتمله گویند بعد از
 آنکه سون را تعین نمایند واجب است بسم الله که
 گفته شود شروع بسون نمایند و اگر استغفار با نوبه
 که بعد از حمد و سون تعین نکرده گفته بود نمایند
 یک ایه از سون معینه ترک کرده باشد مگر آنکه
 عادت بکسور معینه کرده باشد در انصوت
 اعاده بتمله ضرور نیست و گفته بتمله در
 ابتدای هر سون قرآن خلافاً فی ندادند و اکثر
 از قراء عشره ائیان بان عموده اند و امامیه هیچ
 وجه ترک آن نکرده اند بجز از سوره نوبه و در
 ایه های او نیز ضرور نیست و در اخباری سون
 و سر جزء و عشر که شروع میکنند اگر ان کلام
 مصدر باشد یا اسم جلاله چه مظهر باشد چه
 مضمیر گفتن بتمله اولست از نکتهن و اگر

و حزیج

ان کلمه مصدر یا اسم شیطانست چه مظهر و
 مضمیر گفته بتمله اولست و اگر مصدر بتمله
 یک از اینها نباشد قاری مختار است در گفتن
 و در گفتن و در گفتن استعاده با بتمله در
 اول سوره چهار وجه است اول وصل بتمله
 با اول سوره و وصل استعاده با بتمله دوم
 قطع استعاده از بتمله و وصل بتمله با اول
 سون سیم قطع استعاده از بتمله و قطع بتمله
 از اول سون چهارم وصل استعاده با بتمله و
 قطع بتمله از اول سون و این ممنوع است و
 هم چنین است حکم میان سورتیز و مستحبست
 وصل بتمله به اول ده سوره اول فالح و دوم
 انعام سیم گفت چهارم سباء پنجم فاطر ششم انبیا
 هفتم مکره هشتم الرحمن نهم الحافدهم القار
 و همچنین مستحب است قطع بتمله از اول نه

سون اول محمد دوم قیامه سونم عیس چهارم
 ظنبت پنجم بلد ششم لم یکن هفتم رکن
 هشتم هزبه نهم لب فصل بدانکه احکام
 هاء تکایه که عوارث از ضمیر مفرد مذکر است
 بر چهار قسم است اول ما قبل و ما بعد ساکن
 مثل یا ایله الموت دوم ما قبل متحرک و ما بعد ساکن
 مثل له الملك و در این دو قسم هیچ یک از قراء
 واضلله سیم ما قبل ساکن و ما بعد متحرک مثل
 فیه هذا در این یک قسم از کسور است
 چهارم ما قبل و ما بعد هر دو متحرک مثل به
 الا و لکن در این قسم همه قراء واضلله است
 در حال وصل یعنی اگر وقف نکند اشباع بخواند
 چنانکه در له و او ساکن و در به یا ساکن بولد
 کند و هم چنین است هاء هذ جهنم از برای
 مفرد مؤنث و در بعضی مواضع میان قراء

سون

در اشباع و سکون و خلافت آنچه تعلو بغاص
 و زاویان او دارد ایشان میگویند از جمله هاء صبه
 لکم در سون زمر غاصم را فضا است و فیه
 ممانا در سون فغان حفص را اشباع است و
 یؤذیه الیک درد و موضع و در نون منها در
 موضع از سون العنمران و در یک موضع از سون
 شوری در نونله مانوئی و تضلیه جهنم در سون
 نشاء از غاصم خلافت و در بقیه در سون نور
 از غاصم خلاف است حفص را اسکان قاف است
 بقصر هاء میخوانند و آنچه در سوره طه و شعرا
 و القه در سوره نمل غاصم را اسکان هاء است که
 باقی اینها بشرط حرکت ما قبل و ما بعد غاصم را
 اشباع است **فصل** در بیان مد که عبارت است
 از واو ساکن ما قبل مضموم و یاء ساکن ما قبل مکو
 و الف ساکن ما قبل مفتوح چون اویدنا و اوذینا

و حروف مد لفظی چون به و له که از اشباع خبر
 و کسره یا و او بهم رسد و حرف لن که عبارت
 است از واو و یاء ساکنین ما قبل مفتوح چون
 حو لین خدا منادا ایشان بد و سبب یک الف
 مد است که در اصطلاح فراء مد طبیعی و ذاتی
 و اصلی گویند و اگر سبب بهم رسد خدا منادا
 شان بچهار یا پنج الف می رسد علی الاطلاق باقی
 الفراء و اینمد را مد فرعی گویند و سبب مد برد
 نوع است لفظی و معنوی اما معنوی از برای کسرا
 مد مفصل جایز میداشد چون بز که شبر و غیره که
 بجهت تعظیم در کلمه توحید لا اله الا الله و بجهت
 نفی در کلمه لا رب الا حول و مثل اینها را مد
 دهند اما سبب لفظی نیز برد و نوع است یا همین
 است یا سکون اما آنچه که یا همین است نیز برد و
 است یا مقدم حروف مد است یا مؤخر و آنچه مقدم

حروف مد است چون امن و ایمان او و در اینها
 سواي نافع روايت و رش کسبی مد نداده است
 و آنچه مؤخر است نیز برد و قسم است یا متصل
 یا منفصل است و آنچه متصل است چون ساء و
 سوء و بی در اینها مثل هاء فراء را مد تمام است
 باقی جهته اینمد را متصل واجب گویند که کسبی
 ترک نکرده است و آنچه منفصل یعنی حروف مد
 در آخر کلمه اول است و سبب در اول کلمات
 است مثل الی انفسهم و فی انفسهم و قوا انفسکم
 و در حروف مد مکتوفی چون به ان و له الا در
 این پنج مثال این کسب بر بعضی را مد نیست چنانکه
 مد کور شد و باقی سبب اینمد را جایز است
 که مختلف فیه است و در هشت مثال متصل
 منفصل و لفظی منفصل غاصم را چهار الف مد است
 اما سکون نهم بد و نوع است لازمی و غارضی اما

لازمی است که بهیچ وجه از حروف منفک نشود
 و غارضی است که کاهر باشد و کاهر نباشد
 و هر یک از این غارضی و لازمی یا مد عمدت یا
 مظهر و مدغم لازم است که آن حروف ساکن
 مشدند یا بشد چون ذابره و مظهر است که مشدند
 نباشد چون لان و در ایند و قسم همه فراء را
 مد تمام است اما غارضی مدغم در قرآت ابو
 عمر و است در ادغام کبیر مثل قال لهم و سنفو
 لک و قبل لهم لام آخر کلمه اول را ساکن کرد
 و در لام اول کلمه ثانی ادغام کرده مد میدهند
 و همچنین است سایر حروف اما سکون غارضی
 مظهر در حروف تبحر که مشدند است که
 بسبب وقف ساکن کرده مد میدهند چون
 و نور و نعیم و مطر السوء و بی و خوف و خبر و هر
 گاه حرف مد که از شرط و سبب مد که از اجوب

گویند هر دو قوی باشند عاضه را چهار الف متدا
و بعضی را پنج الف مد گفته اند و شرط قوی است
که حرکت اما قبل حرف مد از جنس مد باشد و موجب
قوی است که سبب همزه باشد اعراض از اینکه متصل
باشد یا منفصل و سکون لازمی از آنکه مدغم
باشد یا مظهر و سکون عارضی در همزه و شرط
ضعیف است که حرف لزنا باشد و موجب ضعف
سکون عارضی در غیر همزه است پس در این امثله
در سه مثال اول ناز و نور و نغم بعله قوه شرط
و ضعف موجب و در مثال ثانی که مطر التوء و شی
باشد بعله ضعف شرط و قوی موجب طول اولی
توسط و توسط اولی بر قصر است و در دو مثال
آخر که خوف و خبر باشد بعله ضعف شرط و موجب
هر دو قصر اولی بر توسط و توسط اولی بر طول است
و مدعا از طول سه الف است که با مد اصلي چهار

الف است

الف است و از توسط دو الف است که با طبع الف
باشد و از قصر يك الف است که با ذاتی دو الف قوی
باشد پس مد بر سه قسم است واجب و لازم و جائز
واجب و قوی است که سبب همزه متصل بحر مد
بوده باشد و لازم و قوی است که سبب سکون
لازمی باشد اعراض از آنکه مدغم باشد یا مظهر
و جائز و قوی است که سبب همزه منفصل باشد
عارضی بوده باشد **فصل** در بیان ادغام کبیر و
از تمام این و میخاستن و مقارنین و ادغام لام
تغریب نزد حروف شمسیه و اظهار آن نزد
حروف قمریه **اما** ادغام در لغت داخل کردن چیزی
در چیزی دیگر چنانچه عرب گویند **ادغمت اللام**
فمن القرآن یعنی ادغمت و در اصطلاح قراء داخل
کردن حرفیست در حرفی دیگر و ادغام بر دو قسم
کبیر و صغیر کبیر است که مدغم و مدغم فيه

هر که در مخرب باشد که مدغم را ساکن کرده در مدغم
 مینه در کج کنند و غاصم را در هر طایفه قران در
 پنج کلمه ادغام میباشد ادغام کبیر مثل من حج
 در سون انفال بر وایت حفص و اخراجی در سون
 انعام و لا نامتنا در سون یوسف و در لا نامتنا
 ادغام و اشمام و اخلاص میباشد و اشمام ضم
 کرد ز شفتین است تا بصیر به هم مدغم که مدغم
 مضموم بوده و اخلاص اظهار کردن ثلث بر حج
 است از مدغم در ضمه و ما مکتبی در سوره فرقان
 و نامرونی در سون زمر و ادغام صعب بر انست
 که مدغم ساکن حروف مد باشد و در ثانی ادغام
 کنند و این بر سه نوع است **اول** متماثلین یعنی
 مدغم و مدغم مینه هر دو از حیثیت مخرج و صفات
 مثل هم باشند چون قد دَخَلُوا و اِذْ ذَهَبَ و
 بعضی بعضکم و الیکمر سلون و عصوا و کانوا

عنه

هر که

هر که حرف اول از حرف مد باشد چون **ب** یوسف
 امنوا و عملوا ادغام نمیشود لیسباً نکر یک الف
 مد دادن فاصله میشود میان مدغم و مدغم مینه
دویم متجانس یعنی از حیثیت مخرج یکی باشند
 و از حیثیت صفات مخالف هم چون قد تبین و
 اذ ظلوا و اجبت دعوتکما و هالت طائفة و ذ
 یلهث ذلک و اربک معنا از غاصم خلاف است
 و مشهور از ادغام است و در اخط و فرط و
 بسط بخوبی ادغام میشود که صفت نظایر باقی
 میباشد **سیم** متقاربن است یعنی از حیثیت مخرج
 و صفات نزدیک بهم باشند و در این قسم غاصم
 ادغام قاف نخلکم است یکاف با بقای استغلا
 قاف و بی بقای ان و ثانی اقولست و هم چنین لام
 همل و قل و بل در نزد راه مثل قل ربی و بل ربکم
 و بر وایت حفص اظهار و سکت لام بل زان در

چون ام انت و ام لکم و امثلکم و غیره الی اخر
 و در قرانت بی عمر و مهم مخرب نزد باء ساکن عود
 باخفاء میخوانند چون اعلم بما **فصل** در بیان احکام
 نون ساکن مکوینی و نونین که عبارت از نون ساکن
 ملفوظی که در ضمن دو ضمه و دو کسره و دو فتح
 است در نزد حروف همجا و در ان چهار حکم است
اول اظهار در نزد حروف کفو است و حروف
 کفو شش است و مثال ایشان چون من امه الا
 و انهار جرف هار و انعت و اجر عظیم و من جمیم
 جمیما و من غل و رب غفور و من خبر و علم خیر
دویم در نزد حروف برملون ادغام میشود و
 در نزد لرغینه و در همون باغنه و مثال
 اینها بلاغته من لبین لم یغیر و من رب رحیم
 و باغته من یاتیه عذاب الخیر و من ماء معین
 و من ولی و لا نصیر و من نور یهدی و نون بر همین

حکم دارد

حکم دارد و نون ساکن در نزد چهار کلمه از آخر
 همون اظهار میشود مثل قنوان و صنوان و نیا
 و دنه و بد و سبب یکی آنکه مشتبیه نشود بعضا
 و دیگر آنکه چون مدغم و مدغم مینه در یک کلمه
 اندا که ادغام شود سه حرف علیه در پوزایع
 میشود و ایند کلام عرب جا ز نیست **سیم**
 در نزد باقلب بهم شود چون من بعد و علم بما
 که در سابق ذکر شد و فلیک در اصطلاح
 قراء بدل کردن حرفت مخرب و اخفاء بهم
 منقلب و این اتفاق قراء است **چهارم** در نزد
 باقی حروف بانزده گانه است **ت** **ث** **ج** **ذ** **ز**
س **س** **ص** **ط** **ظ** **ق** که اخفات باشند چون
 انت و من زکون ترید و ن الی اخر و علی اظهار
 و ادغام قلب و اخفات است که نون ساکن
 و نونین بسبب بعد مخرج در نزد حروف حلق

درسون تظیف و فون سن زان در سوره مینه و مهبین
 روایت فون ناسین در نزد اظهاری و سکت است
 و کذا لک ن والقلم که لفظی است و روایت بکر انما
 ذال مشتقه از باب اخذ و انما ذاست در نامانند
 اخذتم واتخذت و لام تعریف را همه قزاد در نزد حروف
 شمسیه ادغام و در نزد حروف قرینه اظهار است
 و آن حروف چهارده است **ت ث د ذ ز س ش**
ص ض ط ظ ل ن مثل الراب الثواب الذوا الذبا
 الزباب الزنبه السوال الشراب الصلاح الضلال
 الطلاق الظلام اللیل النهار و در نزد باقی حروف
 اظهار میشود و انها را فرته گویند **بیت حروف**
 قری مجتمع در آن ترکیب : **عج با حوی فحغه**
عج ا ح و ی خ ق ن ف م و وجه تسمیه انها بشمس و
 قری از جهت این میتوانستند که چون جرم شمس
 مرتبه میشود این لام بر در نزد این حروف خوانند

حروف

نمیشود

نمیشود ما اینکه در لفظ الشمس گفته نمیشود و بر
 عکس در لفظ القمر گفته میشود و جرم قرین
 مرتبه میشود و ادغامان دیگر هست در قرائت
 قزاه دیگر خون این رساله در قرائت خاصه بود
 متوجه ذکر انها نشدیم **فصل** در بیان میم ساکن
 در نزد حروف بجا و در آن سه حکم است اول
 در نزد میم ادغام مثل این است باغته چنانچه گویند
دویم در نزد ف و واوا شد اظهار است و بعضی
 چون ابوالحسن منادی و ابوطالب مکی و جمعی
 از عراقیان میگویند در نزد با شد اظهار است
 و لکن اکثر اهل اداء مصریین در نزد باء اخفات
 میکنند مثل بطشتم بطشتم و این قول اقوی است
 و بون ساکن را در نزد با فلب هم عوده اخفا
 مینمایند چون من بعد و علم بما و این با جماع
 همه قزاست **سیم** در نزد باقی حروف اظهار است

اظهار میشود و در کلمون بسبب اتحاد و قرب
 مخارج ادغام میشود و در نزد باجهت مواخات
 قلب مهم میشود و در سایر حروف نه انقدر
 بعد دارند که اظهار شوند و نه انقدر قرب
 دارند که ادغام شوند بعلیه توسط اخفات میشوند
فصل در بیان تخم و ترقی راء است بدانکه
 اصل در راء تخم است و ان شش است
 و ترقی بودن فرع است و ان نیز چهار است
 و اسباب هر یک بدینگونه است اما سبب تخم
 فتحه است **اول** چون رسول و ضمّه چون رسل
دویم ساکن ما قبل مفتوح چون رسل مضموم
 چون رسل و متحرک که در حال وقف ساکن کرد
 بعد از فتحه چون والهم و بعد از ضمّه چون
ظفر سیم بعد از ساکن ما قبل مفتوح چون
 بیدر و فدر و بعد از ساکن ما قبل مضموم چون

لغی خسر و بعد از الف چون نار **چهارم** بعد از کسره
 که ما قبل و ما بعد حرف استعلا باشد چون **ط**
 و بعد از کسره که ما بعد و حرف استعلا باشد
 چون رصاد و لب المصاد و فر **پنجم** بعد از
 کسره غار ضی چون رجع **ششم** بعد از کسره منفصل
 چون الذی ارتضی و ام از نابوا اما ترقی در حال
 مکسور باشد **اول** چون رعاء **دویم** ساکن ما
 قبل مکسور چون امرن و متحرک که در حالت وقف
 ساکن کرد بعد از کسره چون **کفر سیم**
 بعد از ساکن ما قبل مکسور چون **التجر چهارم**
 بعد از یاء ساکن چون حجر و خبیر و در تفرق
 و مصر و عین القطر و وجه جان است اما در تفرق
 اولی تخم است بجهت آنکه راء بدانکه تخم دارد
 و سبب دیگر حرف استعلا در ما بعد است
 اما سبب ترقی مکسور بودن ما قبل است

ترقی در میان دو کسره بودند و در مصر نیز **نخیم**
 اولست نظر با صل و عمل بوصل و ترفیق او بکسر
 ما قبل اوست و در عین القطر ترفیق اولست نظر
 بکسره ما قبل و نظر بحال وصل و سبب نخیم
 این در اصل نخیم در زاء است و زاء که بقله نشد
 خونده میباشد تا بعد حرکت مکوفیت چون الرجال
 والرسول و بقره فصل در بیان وقف است و حق
 در لغت بردن و در نک کردنست و در اصطلاح
 قراء بردن صوت و نفس و استنادن است در
 اخر کلمه بعلت نارسائی نفس چرا که منعذ راست
 قار بران واقع کردن یکسور قوان و یا قصه تمام و بعضی
 ایات طولانی را بیک نفس پس ناچار است از وقف
 کردن در جایی که انجاز و معانی کلام از خلل محفوظ
 ماند و شنوندن ازان محظوظ گردد و این بر چهار
 قسمست تام و کاف و حسن و قبیح اما نام درجا

کلام

که کلام لفظاً و معنماً محتاج بما بعد خود نباشد و این
 در سرایات و غیره نیز میشود چون مالک یوم
 الذین و ابتدا ازانیا که تعبد و وقف بر بعد از
 و ابتدا ازان الشیطان **کافی** است که کلام
 بحسب لفظ تمام باشد لکن بحسب معنی نام تمام و
 احتیاج بما بعد داشته باشد و این نیز در سرایات
 و غیره میباشد چون وقف در روز قنایم **نیفون**
 و ابتداء از والذین بو منون و وقف بر بر من فبک
 و ابتدا از و الاخره چنین جا وقف پسند است
حسن است که کلام بحسب معنی تمام باشد
 و لکن بحسب لفظ نام تمام چون وقف بر الحمد و ابتدا
 از رب العالمین که وقف در او حسن است اما ابتدا
 کردن بما بعد و حسن نیست و **قبیح** است که کلام
 لفظاً و معنماً تمام نباشد چون وقف بر الحمد و ابتدا
 از الله که جایز نیست مگر بجهت نارسائی نفس و اضطراب

بلیه

کوفی کو و بصری بن و شایب شام و مدنی مد و ی
 مکی مک و علامت حسن متفق هر و عشر متفق ع و
 نویسد و خمس بصری پنج و عشر بصری ع و غیر
 بصری لب و اگر اختلاف نبود مابین بصری و کوفی
 در خمس و عشر علامت کوفی در همان موافقت
 اندی بدانکه وقوف مستعمله بزبه وجه است
 اول وقف باذتمام در کلمه شیء و سوء که همن
 زابدل کرده بباء و فاء و بازا در نا و او را در
 و او اذتمام میکنند چون شیء و سو و دویم وقف تجد
 چنانچه در کتبین مذکورین بوجه دیگر در
 همنه را در آخر کلمه حذف کرده چون شیء و
 سو وقف میکنند سیم وقف بنقل است که در
 کلمه الامر و الارض حرکت همزه فاء الفعل را بلام
 تعریف نقل نموده در حال وقف و همن را حذف
 کنند چهارم وقف بالجاء است که بعضی از فراء در

سه از جمله در فرائض
 است

کلمه

کلمه عم و مسم و لم و فیم و بم در حال وقف هائی
 سکن الحاق کرده اند چون عمه و ممه و لمه و فیمه
 و عمه و وقف کنند پنجم و وقف باثبات استمال
 او در کلمه هاد و واق و انا و لکن باثبات نا و الف
 در حالتیکه وقف کنند و در حال وصل در انا
 و لکن نا الف را حذف کنند ششم و وقف بابدال
 است در کلمه صلوات و حیوة و رحمة نا را ببدال
 کرده صلوات وقف کنند و هرگاه مطول نوشته
 مثل رحمت وقف برسم است هفتم و وقف باثبات
 است در وقتیکه موقوف علیه مامر فوع مضموم
 باشد مثل شتبعین و رحیم و مراد از اتمام در اینجا
 ضم شفت بر است که معلوم شود اینکه موقوف علیه
 مضموم است و اتمام در لغت بوسید است
 و در اصطلاح فراء چهار وجه است اول
 اشان بعضو چنانچه ذکر شد دوم خاطر حرف در

در فرائض جن صا در اطراف و زاء را مخلوط بهم کرده
 میخواهند چنانکه در فروع حروفات ذکر شد سیم
 خاطر حرکت در حرکت مانند قبل که بعضی از فراء
 خاطر کسره فاء را بضمه کنند چهارم اختلاف است
 و اختلاف عبارت از زبانی گذاشتن دو نیک حرکت
 است و انداختن یک نیک و این در آخر کلمه می
 باشد در وسط کلمه میباشد مثل فتحا کسره
 را با اختلاس میخواهند هفتم و وقف بروم است
 در موقوف علیه که مکسور باشد یا محجور باشد
 چون الطبعون و هاد و روم عبارت از زبانی گذاشتن
 نیک حرکت است در موقوف علیه و انداختن
 دو نیک و این کبی را میسر است که
 مرتب بقاری باشد هشتم و وقف بسکون سکون
 انداختن تمام حرکت است و این مشرک است در
 فتحه و کسره و ضمه و هرگاه موقوف علیه مضموم
 باشد

دران

دران هفت وجه جایز است اول طول دویم توسط
 سیم قصر باسکان چهارم طول با اتمام پنجم توسط
 با اتمام ششم قصر با اتمام هفتم قصر بروم زیرا که
 روم حکم وصل دارد و در مکسور و محجور و محجور
 و جبر جایز است اول طول دویم توسط سیم قصر
 باسکان چهارم قصر بروم و در مفتوح سر و جبر
 جایز است اول طول دویم توسط سیم قصر یا
 سکون و روم و اتمام در ضمه و کسره غار
 اعتباری نیست مثل فتمنوا الموت و ان الملك
 بجهة النقاء ساکنین در مثال اول و او را از
 جنس خود ضمه دهند و در ثانی از حرکت حرکت
 با کسره و صلا کسره دادند و در موقوف علیه
 هاء مضموم و مکسور بر سه نوع است که با بلند
 و از نه صورت زیاده نیست ماقبل متحرک چون
 له و امره و بر و ماقبل حرف مد چون اخاه و

